با دروغ به دنیا آمدید، زیر دروغ هم دفن خواهید شد.

حسن بهگر



گرچه دروغ در سیاست امر متداولی شده است اما وقتی آیت الله ها با حکومتی دینی مسلط می شوند آنچنان مرز وقاحت و دروغ را درمی نوردند که گوبلز باید در برابر آنها زانو بزند و شاگردی کند. دروغ گفتن ، پنهان کردن، تحریف یا انکار حقایق، از ابزار اولیه حکومت جمهوری اسلامی از بدو تأسیس بوده است. ولی آنجا کار به افتضاح و رسوایی می کشد که می خواهند به مصدق تهمت بزنند. حقایق و اسناد در مورد مصدق و مبارزات او به قدری روشن است که انکار آن ممکن نیست و ملت ایران هم از زمانی که او را شناخته، به این تشبثات به دیده ی تحقیر نگاه میکند. بزرگی مصدق چون خار در چشم حاکمان دروغگو و سالوس فرورفته و هرچه می کنند دردشان علاج نمیشود و هیچوقت هم نخواهد شد. بالاخره هم میراث داران مصدق آنها را از صحنه بیرون خواهند راند. خودشان هم به این آگاهند.

جایی که بهبهانی ها و کاشانی ها در مقابل خیانت آشکار به ملت ایران دستمزد از بیگانه گرفته اند و دولتمردان حکومت اسلامی تا گردن در منجلاب فساد غرق شده اند، تحمل چهره ی درخشان مصدق برایشان دشوار است. چشم خفاش است و نور آفتاب. همه ی هم جمهوری اسلامی مصروف این شده که بگوید اگر ما خائنیم و دزدیم، اگر اختلاس می کنیم و اگر تظاهر به مبارزه با بیگانگان می کنیم و در پنهان دستمان در دست همان بیگانگان است، چیز جدیدی نیست، همه همینطور بوده اند.

محکمه ی تاریخ، بلبشوی انقلاب اسلامی نیست که بتوان مردم را به این راحتی گول زد. داوری مردم چیز دیگری است و خوب می دانند کشورما هرگز حکومت چنین دزدان سرگردنه و بی وطنی را تجربه نکرده بوده است. مردم این گروه عمامه بسرانی که از آتش زدن سینما رکس آبادان آغاز کردند تا تمام ایران را آتش بزنند دیگر خوب می شناسند. از آن روز که خمینی گفت خدعه کردم و همه شعارهای فریبنده ی خود در پاریس را انکار کرد ، آنجایی که به دروغ مدعی شد مصدق ، طلبه ها

را کشته و به اسلام سیلی زده است، بر همه روشن شد که هر دروغی می تواند بگوید.

مردم این دسته ی قطاع الطریق را هیچگاه با مصدق مقایسه هم نمی کنند، چه رسد که بخواهند به دروغ های اینها در باره ی مصدق، اعتنا نمایند. همان قدر مصدق را به درستکاری می شناسند که آخوندها را به نابکاری. حالا اینها وقاحت را به جایی رسانده اند که به مصدق تهمت هم می زنند! به این خیال که حرفی را که خودشان هم باور ندارند، دیگران باور خواهند کرد!

به تازگی نیز رسانه های وابسته به دربار خلافت، باز لجن پراکنی علیه مصدق را آغاز کرده اند و صدا و سیمای جمهوری اسلامی نیز در این میان مخبر خود را به خیابان فرستاده تا با طرح این پرسش غلط که آیا می دانید مردم تنگستان را که در مبارزه با اشغال انگلیس بودند چه کسی سرکوب کرده؟ کنجکاوی مردم را تحریک کند و وقتی مخاطبان اظهار بی اطلاعی کردند، به دروغ نام مصدق را به عنوان سرکوب کننده ذکر کند!

مقصود از این تحریف و دروغ آشکار چیست؟ آیا حاکمان فکر می کنند که با این صحنه سازی ها چهره ی مصدق خدشه دار شده و دیگرکسی از او یاد نخواهد کرد و به دنبال خمینی و خامنه ای، این قاتلان تشنه بخون ملت راه خواهند افتاد؟ مردم را از خودتان نادان تر تصور کرده اید، ولی واقعاً چطور تصور کرده اید که از شما نادان تر هم ممکن است پیدا شود؟

حالا ببینیم واقعیت قضایا چیست.

مصدق پس از سقوط کابینه وثوق الدوله هفتم تیرماه 1299 با کشتی از بندر مارسی عازم ایران شد و به شیراز وارد شد. در این هنگام حدود شش سال از کشته شدن رئیس علی دلواری این مرد مبارز می گذشت زیرا او در 11 شهریور 1294 کشته شده بود. خود مصدق در باره ی انتصابش به والیگری فارس می گوید :« ورودم به شیراز تصادف نمود با ناامنی هایی که در بعضی نقاط فارس ، مخصوصاً خطه آباده – شیراز بروز کرده بود، فرمانفرما استعفا داده بود و دولت این مأموریت را به هرکس تکلیف می نمود، چون برای برقراری امنیت پول و استعداد می خواست، والی هنوز تعیین نشده بود [...] ا ز تمام طبقات و احزاب و دسته جات به تلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از نخست وزیر پیرنیا مشیرالدوله درخواست کردند. او به من تلگراف نمود

شرایط خود را برای تصدی این خدمت پیشنهاد کنم […] به دولت تلگراف کردم اگر رجال متنفقذ (ایالت) متعهد شوند (نه از کسی چیزی بگیرند، نه چیزی به من بدهند) من نه پول می خواهم نه قوا، و از ماهی شش هزارتومان حقوق ایالتی هم دوهزاتومان در هرماه، آن هم برای مخارج شام و ناهار و پذیرایی دستگاه ایالتی، بیشتر نخواهم گرفت […] در جواب این تلگراف ، دولت اظهار امتنان نموده و من شروع بکار کردم…»

(برگرفته از غلامرضا نجاتی – مصدق سالهای مبارزه و مقاومت – نخستین سال های زندگی پوشینه یک رویه 6»

پس مسأله دلیران تنگستان ورئیس علی دلواری و مبارزان علیه انگلیس در آن زمان مطرح نبود بلکه مسأله کم کردن شر راهزنان مطرح بود. مصدق شش ماه مصدر امور بود و بنابه همه شواهد و اسناد خدمات مهمی در استقرار امنیت و جلوگیری ازراهزانی ها و باج گیری مالکین و متنفذین محلی انجام داد. هیچ شکایتی در تمام این سال ها از مصدق نشد. چطور پس از گذشت نزدیک به 100 سال این به این کشف نایل شده اند؟ اگر در کشور کوچکترین آزادی بود جا داشت مردم بابت این جعل تاریخی سقف را بر خبرگزاران سر صدا و سیما خراب کنند.

پلیس جنوب در هنگامه ی جنگ اول جهانی به بهانه ی ناامنی در جنوب ایران توسط انگلیس تأسیس شد. دخالت پلیس جنوب به بهانه استقرار امنیت، مخل آرامش مردم شده بود و با مزاحمت ها و توقیف اتومبیل ها و باغ های مردم یکی از مشکلات بزرگ بشمار می رفت. جلوگیری مصدق از دخالت قوای پلیس جنوب در استقرار امنیت است که دستاویزی برای منادیان تبلیغات خمینی فراهم کرده است. ماجرا را از زبان خود مصدق در پاسخ به ماژور هوور کنسول انگلیس را که می خواهد به بهانه اینکه کالاهای تجاری و تدارکاتی توسط راهزنان ربوده می شود بخوانیم :

«وقتی که شما پلیس جنوب را مأمور تنبیه تنگستان بکنید بر منفوریت -آن‌ها افزوده می‌شود. تنگستانی ها اگر شرارت می‌کنند من تصدیق می کنم. اگر بعضی از آن‌ها راهزنی می‌کنند من تصدیق دارم. [ولی] اگر آن‌ها را پلیس جنوب تنبیه کند جزء شهدای وطن‌پرست‌ها می‌شوند!! و من راضی نیستم. ولی اگر من که والی هستم آن‌ها را تنبیه کنم به وظیفهٔ خود عمل کرده‌ام و کار صحیحی کرده‌ام! گفت توضیحات شما مرا قانع کرد شما کار خودتان را بکنید من از شما تشکر می‌کنم! بعد از چند روز من تنگستان را امن کردم و (ماژور هوور) از من تشکر کرد! این

سابقه است که من با ماژور هوور قنسول انگلیس دارم…». (کی استوان، موازنهٔ منفی جلد اول، صفحهٔ ۲۳)

این بهترین پاسخ محترمانه و دیپلماتیکی بود که یک سیاستمدار ایرانی می توانست در آن زمان به یک قوای اشغالگر خارجی بدهد.

این دروغ های شرم آوری که می بافند، قصه های خواب آوری است که برای پیروان خود می گویند تا از حلقه خواب زدگان بیرون نروند. غافل از اینکه حقایق تاریخی قابل کتمان نیست. واقعیت آن چیزهای مضحکی نیست که ماموران امنیتی سالهاست است که تولید می کند و ریش را به سبیل وصل می کنند. این دروغگوهایی که اگر هم بر حسب تصادف کلمه ای راست بگویند، کسی باور نمی کند، افتاده اند به چاق کردن دروغ ها.

دینداران در طول حیاتشان دروغ های بسیار گفته اند. در عصری که مردم سواد نوشتن و خواندن نداشتند و قلم در دست آنها بود و بسیاری موهومات را بجای حقایق بخورد مردم داده اند و این سابقه ای دراز دارد. قدیم از این کارها منتفع شده اند اما در روزگار نو چنین شانسی ندارند. ملایان تاریخسازی می کنند و دروغ های خود را با پول نفت، نه تنها در ایران بلکه در جهان و منطقه، می پراکنند. دروغ های شاخدار می گویند و کوروش و تمدن قبل از ورود اسلام را منکر می شود ولی کیست که باور کند تاریخ ایران با حمله اعراب به سرزمین ما آغاز شده است.

بازنویسی تاریخ اولین دلمشغولی آنها بوده تا بلکه برای خود اعتبار و آبرویی دست و پا کنند. فقط دروغ روی دروغ گذاشته اند تا رسیده اند به اینجا. بالاخره هم مردم ایران زیر همین دروغ ها دفنشان خواهند کرد.

حسن بهگر

پنجشنبه ،۱۶ آبان ۱۳۹۸

2019November 7

برگرفته از سایت ایران لیبرال